

درس سوم

تلخ یا شیرین

یک روز صبح مردی مسافری از راه رسید و همه ی مردم جلوی دروازه ی شهر ایستاده بودند و به محض وارد شدن مرد از او استقبال کردند. او را به داخل قصر بردند و او را به پادشاهی خود انتخاب کردند. او هرچه از نزدیکانش می پرسید که چه شده است به او جواب سر بالا می دادند. یک روز او تصمیم گرفت که با لباس مبدل به داخل مردم برود و سر از ماجرا در بیاورد. او که قدم زنان می رفت سر از بازار شلوغ در آورد. همین طور که می رفت یک لحظه دستی بر شانه اش خورد. او سر جایش میخ کوب شد. به آرامی به پشت سرش بگشت و پیر مردی را دید. پیر مرد گفت: «ای پادشاه با این لباس ها در بیرون چه کار داری؟ میدانم می خواهی چه بگویی. مردم این شهر طبق رسم قدیمی خود هر سال در زمان معینی که اولین کسی که وارد این شهر می شود تا یک سال پادشاه خود می دانند واز او اطاعت می کنند و بعد از یک سال او را سوار کشتی کرده و به جزیره ای می برند که نه آب دارد و نه غذا.» او فکر کرد و گفت: «یک عمر راحتی بهتر از یکسال خوش گذرانی است.» پس او هدایایی که مردم برایش می آوردند به امین ترین دوستانش می داد تا برایش مصالح ساختمانی نهال درختان و گله ی گوسفندان برایش بخرند. او دوستانش و کشاورزان و کارگرانی همراه با وسایلی که خریده بودند به جزیره فرستاد. او نیز در شهر به کر های مردم رسیدگی می کرد. یک شب که نیمه های شب بود او احساس کرد که نمی تواند دست هایش را تکان بدهد چشم هایش را باز کرد و با صحنه ی عجیبی رو به رو شد. دید که نگهبانان دست و پا هایش را بسته اند. آنها گفتند که دوره ی یک ساله ی شما تمام شده شما باید با ما بیاید. او گفت بگذارید لباس بپوشم یا وسایل شخصی خودم را بردارم ولی آنها نگذاشتند و او را سوار کشتی کردند و به نزدیک جزیره که رسیدند او را در آب رها کردند و برگشتند و غافل از این که او در آن جزیره قصری زیبا برای خود درست کرده است.

زندگی ما شباهت های زیادی با داستان زیرک دارد.

❖ ۱. زیرک که اولین بار به شهر آمده بود به راهنمایی نیاز داشت.

ما نیز که تنها یک بار به این دنیا می آییم، برای خوشبختی نیازمند راهنمایی پیامبران هستیم.

❖ ۲. او می توانست تمام وقتش را به استراحت در قصر بپردازد.

ما نیز ممکن است در این دنیا راحت طلب باشیم و بیه نماز و.. اهمیت چندانی ندهیم.

❖ ۳. زمان پادشاهی اش زود سپری شد.

زمان زندگی ما در این دنیا نیز زود تمام می شود.

❖ ۴. گمان نمی کرد که نگهبان ناگهان نیمه شب به سراغش بیایند.

ما نیز موقعی از این دنیا خواهیم رفت که از آناطلاعی نداریم.

❖ ۵. نگهبانان هنگام رفتن به او اجازه هیچ کاری را ندادند.

به هنگام رفتن ما نیز اجازه هیچ کاری را نمی دهند.

❖ ۶. او در آن جزیره زیبا در جایی زندگی می کرد که خودش ساخته بود.

ما نیز به ارزش کار هایی که انجام داده ایم در آن دنی پاداش خواهیم گرفت.

همان گونه که گفتیم حالت پادشاهان مختلف در هنگام رفتن از این شهر به سوی جزیره ، با یکدیگر متفاوت بود .
وضعیت ما انسان ها نیز در هنگام رفتن از این دنیا با انسان های دیگر متفاوت است.

کسانی که در زندگی خود به خدا و پیامبرانش ایمان دارند و به فکر زندگی پس از مرگ هستند ، مانند پادشاه زیرک اند که رفتن از شهر ، هیچ ترسی برایش نداشت ؛ چرا که می دانند در زندگی جدید خود نیز در آرامش و راحتی به سر خواهند برد .

اما کافران و بد کارانی که تمام زندگی خود را به خوش گذرانی و تفریح در دنیا می پردازند و برای سفر خود توشه ای آماده نمی کنند ، اصلاً دوست ندارند از این دنیا بروند ؛ زیرا می دانند مرگ برای آنها به معنای پایان خوشی ها و سر آغاز سختی هاست .

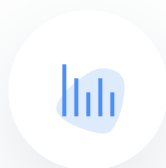
*** سوالات خودت را امتحان کن**

۱. چرا پادشاه زیرک از رفتن به جزیره هیچ ترسی نداشت؟
چون خودش را آماده کرده بود و همه وسایل مورد نیازش را از قبل به آن جزیره آماده کرده بود و عده ای خدمتکار منتظر بردن او به قصرش بودند.
۲. مرگ برای چه کسانی وحشناک و ناخوش آیند است؟
برای کافران و بد کاران که همه زندگی خود را به تفریح و خوش گذرانی و غفلت و گناه سپری کرده اند.
۳. حالت مؤمنان را در هنگام مرگ توضیح دهید.
آنها بسیار خوشحالند و فرشتگان به استقبال آنها می آیند و به آنها می گویند به بهشت وارد شوید.



اپلیکیشن درسی همیار

برنامه رایگان درسی همیار



تمام پایه ها

جواب کتاب ، تدریس و نمونه سوال



همیشه رایگان

برنامه همیار کاملا رایگان میباشد